

نقش لجستیک در گسترش جنگ

ترجمه و تنظیم: کارشناسان فصلنامه

۱- مقدمه

قبل از طرح‌ریزی یک راهبرد هوشمندانه برای جلوگیری از گسترش جنگ، باید ابتدا دلیل آن را درک کرد. گسترش جنگ از اضافه شدن یا الحاق دولت‌های دیگر به یک درگیری حاصل می‌شود. از نظر عقلی، جنگ‌ها به دو شیوه گسترش می‌یابند. یا یک دولت بی‌طرف وارد درگیری می‌شود و سبب گسترش آن می‌گردد و یا یکی از طرفین درگیر درصدد بر می‌آید که علاوه بر دشمن اصلی خود به یکی دیگر از دول بی‌طرف نیز هجوم آورد. مورد اخیر یعنی هنگامی که یکی از طرفین به کشور بی‌طرف حمله می‌کند، به خاطر لجستیک نظامی و تحت تأثیر آن به وقوع می‌پیوندد. نظریه پردازان روابط بین‌الملل از نقش لجستیک در جنگ و به ویژه گسترش آن غفلت کرده‌اند. دلیل این امر ممکن است به خاطر تمایل عمومی به سنجش قدرت یک کشور بر اساس *GNP* (تولید ناخالص ملی) برگردد که در این حالت چگونگی و توان تبدیل این *GNP* به استعداد رزمی مدنظر قرار نمی‌گیرد. هر چه بحث جنگ و دلایل آن بیشتر آرمانی می‌گردد، دیدگاه ما در مورد جنبه‌های عملی جنگ یعنی سربازان، آمد و زمین سطحی‌تر می‌گردد. با وجود این چون تعیین کنندگان خط مشی به دنبال کنترل جنگ‌ها هستند، باید تمام عواملی را که دولت‌ها را وادار به گسترش جنگ می‌کنند، شناخت. کشورهای بی‌طرف به دلایلی که به خط مشی آنها بر می‌گردد، وارد درگیری‌ها می‌شوند. اما طرفین درگیر ممکن است به دلایل لجستیکی به دیگر دول بی‌طرف حمله‌ور شوند.

این مقاله در مورد علت وادار شدن طرفین درگیر به گسترش جنگ بحث می‌کند که به خاطر نیازهای لجستیکی صورت می‌گیرد. در این مباحث بین دو نوع وابستگی لجستیکی عملیاتی و راهبردی تمایز قایل می‌شویم. سپس در مورد دستاوردهای جدید در لجستیک نظامی و تأثیر سیاست خارجی در احتمال گسترش جنگ بحث خواهیم کرد.

۲- وابستگی لجستیکی و تهاجم به کشورهای بی‌طرف

لجستیک نقش اساسی در تعیین احتمال حمله یکی از طرفین درگیر به یک کشور بی‌طرف ایفاء می‌کند. ظاهراً این نوع خاص از گسترش جنگ بسیار پیچیده و بی‌جهت به نظر می‌رسد و شاید به خاطر پخش و پراکنده شدن منابع و امکانات خطرناک نیز باشد. آیا نباید تمام نیروهای موجود را علیه دشمن اصلی متمرکز نمود؟ بنا بر بررسی دقیق انجام شده در رابطه با نیازهای نظامی طرفین درگیر اولیه، غالباً چنین حملاتی راهی کاملاً منطقی برای اطمینان از کارآمدی رزمی هستند. لجستیک عبارت از تأمین وسایل فیزیکی است که نیروهای سازمان یافته به کمک آنها قدرت خود را اعمال می‌کنند. در اصطلاح نظامی، لجستیک ایجاد و حفظ پشتیبانی پایدار از نیروها و تسلیحات معنی می‌دهد و هدف آن حداکثر کارآمدی رزمی مستمر می‌باشد. اما یک کشور همواره تمامی این امکانات را در اختیار ندارد. بنابراین وابستگی لجستیکی همان تکیه بر عوامل خارجی برای تأمین نیروهای مسلح معنی می‌دهد. دو نوع وابستگی لجستیکی موسوم به عملیاتی و استراتژیک یا راهبردی وجود دارد که وابستگی لجستیکی عملیاتی به جابجایی و وابستگی استراتژیک به خود آمد و تدارکات اشاره دارد. وابستگی لجستیکی عملیاتی خطوط تأمین و مسیرهایی (شریانهای) را شامل می‌شود که از طریق آنها تدارکات جلو برده می‌شوند و مجروحین و اسرا تخلیه می‌شوند. خطوط تأمین بنابر شرایط موجود می‌توانند زمینی، هوایی یا دریایی باشند. یک کشور در حال جنگ از نظر عملیاتی به لجستیک وابسته است؛ زیرا باید قلمرو خارجی یا تأسیسات خود را حفظ کند (مانند بنادر، رودخانه‌ها و خطوط آهن) تا به این طریق تدارکات لازم را به نیروهایش برساند و کارآمدی رزمی خود را حفظ نماید. جابجایی یکی از جنبه‌های ذاتی لجستیک است، آمد و تدارکات باید همزمان با حرکت نیروها منتقل شود. حرکت دادن و انتقال آمد بسیار مشکل‌تر از حرکت دادن نیروهاست. زیرا تدارکات باید انتقال داده شوند اما در حالت اضطرار، نیروها می‌توانند خود انتقال پیدا کنند.

دولتی که دارای وابستگی لجستیکی استراتژیک است مجبور است که برای تأمین منابع استراتژیک مورد نیاز جهت بقاء نیروهای مسلح خود به منابع خارجی تکیه کند. این منابع استراتژیک شامل نیازهای فوری مانند خوراک یا سوخت و مواد درازمدت مانند آهن یا الوار است. وابستگی لجستیکی استراتژیک به دو طریق می‌تواند کارآمدی رزمی را تضعیف کند. ابتدا هنگامی که جنگ اولیه تدارکات معمولی این منابع استراتژیک را کاهش و یا کاملاً قطع می‌کند. ثانیاً وقتی که جنگ اولیه تقاضا برای این اقلام را افزایش می‌دهد و در اوایل جنگ نمی‌توان آنها را از روش‌های معمولی بدست آورد.

هیچ کدام از وابستگی‌های لجستیکی خود به خود از گسترش جنگ ناشی نمی‌شوند. دولت‌ها به طور طبیعی هیچ گونه میلی به تغییر مسیر منابع از صحنه جنگی اصلی خود ندارند. برای این که وابستگی لجستیکی سبب گسترش جنگ شود باید دو شرط زیر تأمین شود: ابتدا باید تهدید کاهش کارآمدی رزمی نیروهای رزمنده جدی باشد و ثانیاً، باید هیچگونه راه کار عملی دیگری موجود نباشد. از میان دو شکل وابستگی لجستیکی، وابستگی عملیاتی اثر فوری روی کارآمدی رزمی می‌گذارد و بنابراین احتمال این که باعث گسترش جنگ شود، بسیار زیاد است.

۳- وابستگی لجستیکی عملیاتی

وابستگی لجستیکی عملیاتی غالباً در مراحل برنامه‌ریزی جنگ اولیه خود را نشان می‌دهد. یک مثل معروف می‌گوید که با شکم گرسنه نمی‌توان جنگید و امروز باید گفت که سلاح بدون مهمات شلیک نمی‌کند و تانک‌ها نیز بدون سوخت جلو نمی‌روند و در نهایت این که بدون تدارکات، کارآمدی رزمی نیروهای رزمنده می‌تواند به سرعت به صفر نزدیک شود. بنابراین، نباید تعجب کرد که برنامه‌ریزان نظامی تلاش زیادی در جهت تثبیت و حفظ خطوط تدارکاتی می‌کنند. هنگامی که برنامه‌ریزی اولیه نشان داد که نمی‌توان آماد را با امکانات خود دولت تأمین کرد، سه شیوه متفاوت را می‌توان پی گرفت:

۱- تدبیر کردن یک راه حل فنی یا راهبردی برای حذف وابستگی؛

۲- دستیابی به امکانات مورد نیاز با استفاده از زور و توان نظامی؛ یا

۳- گرفتن رضایت دولت سوم برای استفاده از امکانات مورد نیاز

راه حل اول تنها رفع مشکلات است و به کمک آن احتمال گسترش جنگ بنا به دلایل لجستیکی وجود دارد. دو گزینه دیگر، از گسترش جنگ بدست می‌آیند. تفاوت اصلی بین آنها به میزان خشونت آبی بر می‌گردد. روش اول برای سرهم‌بندی راه حلی است که وابستگی لجستیکی عملیاتی را از سر راه بر می‌دارد. یکی از راه‌حل‌های بسیار رایج استفاده از آماد از قبل مستقر شده است. یعنی همان کاری که ایالات متحده در طول جنگ سرد می‌کرد. شیوه‌های موجود دیگر چندان متعارف نیستند: مثلاً شیوه ایجاد بندر به وسیله درختان توت در روز موعود حمله (*D - Day*) که در واقع این درخت‌ها «بندرها قابل حملی» یا بندار مصنوعی بودند که در عرض کانال کشیده شدند تا محموله‌های آماد را انتقال دهند. این کار تا زمان دریافت و تعمیر تأسیسات بندری ادامه می‌یافت و کاملاً موفق بود تا وقتی که توفان یکی را تخریب و به دیگری نیز آسیب رساند. این راه حل‌ها از دیدگاه نظامی و دیپلماتیک بسیار مناسب به نظر می‌رسند و معمولاً به کمک خارجی نیاز ندارند. علاوه بر این، دولت مذکور کنترل کامل خود را بر خط تدارکات خود حفظ می‌کند و نیروهای رزمی اضافی را صرف نمی‌نماید. بنابراین، حل مسأله وابستگی عملیاتی اولیه سبب رفع احتمال گسترش جنگ لجستیکی خواهد شد.

شیوه دوم شامل تصاحب امکانات ضروری به عنوان بخشی از عملیات نظامی است. طرح معروف شلیفن نمونه‌ای از این شیوه است که در تهاجم آلمان به بلژیک در سال ۱۹۱۴ تدوین شد. در نسخه اصلی این طرح تهاجم به هلند نیز پیش‌بینی شده بود. ارتش آلمان برای دستیابی به خطوط آهن ضروری برای حمله سریع به فرانسه و اجتناب از استحکامات مرزی، به شبکه راه آهن بلژیک و به خصوص شهر لیاگ نیاز داشت. بنابراین، در همان اول جنگ این شهر اشغال شد.

همچنین تهاجم ۱۹۶۰ آلمان به نروژ، شامل یک تهاجم پشتیبانی به دانمارک بود تا پایگاه هوایی لازم برای حمله تأمین شود. در نقشه اولیه آلمان دستیابی به این پایگاه به وسیله توافق پیش‌بینی شده بود. اما هنگامی که ژنرال فالکنهورست فرماندهی برنامه‌ریزی را به عهده گرفت، تصمیم گرفت که به کمک نیروی نظامی پایگاه‌های جاتلند را تصرف نماید. بدیهی است که این شیوه دوم برای حل وابستگی لجستیکی عملیاتی سبب گسترش جنگ می‌شود.

شیوه سوم بر اساس تلاش برای دستیابی به امکانات ضروری از یک کشور دیگر استوار است بدون این که به نیروهای نظامی متوسل شویم. در اصطلاح نظامی و دیپلماتیک امروزی، این شیوه را «حمایت کشور میزبان» می‌نامند. نقطه قوت این راه حل آن است که نیازی به عملیات انحرافی نیروهای رزمی نیست. اما این شیوه نقص‌های جدی نیز دارد. دولت‌های دیگر ممکن است به دلایل متعدد این درخواست را رد نمایند و یا حتی اگر قبول هم بکنند، ممکن است بعد از تکمیل برنامه‌ریزی اجازه را پس بگیرند و یا در بدترین حالت بعد از شروع جنگ اقدام به این کار نکنند. ابهام کلی موجود در این شیوه آن را برای برنامه‌ریزان نظامی چندان خوشایند نمی‌سازد و تنها موقعی به آن علاقه نشان می‌دهند که از بی‌طرفی طرف سوم مطمئن شوند.

یک نمونه از پشتیبانی یا حمایت کشور میزبان عربستان سعودی است که در جنگ خلیج فارس میزبان نیروهای متحدین بود. هر چند ما در مورد گسترش جنگ خلیج فارس به خاطر توان کویت برای یافتن متحد در میان ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده می‌اندیشیم، اما پشتیبانی لجستیکی عربستان سعودی تمایل به بررسی وابستگی لجستیکی نیروهای غربی را پدید آورده است. پشتیبانی عربستان اساسی و شاید بتوان گفت که برای تهاجم ائتلاف به عراق ضروری بود. عربستان سعودی دارای زیرساخت‌های ضروری برای نیروهای ائتلاف بود تا از آن طریق وارد عمل شده و تدارکات لازم را دریافت دارند. با آن که واحدهای اولیه در صحنه عملیات‌ها به آمد و تدارکات از قبل آماده شده وابسته بودند، اما عربستان یک «تکیه‌گاه لجستیکی» بود که این نیروها را حمایت می‌نمود. به طور متوسط پشتیبانی عربستان شامل تأمین ۲۵۰/۰۰۰ وعده غذایی و دو میلیون گالن آب در روز بود و علاوه بر این، در اوج عملیات‌ها، روزانه ۱۹ میلیون گالن سوخت در روز توزیع می‌شد.

پشتیبانی عربستان تنها محدود به تدارکات و زیرساخت‌ها نبود. بلکه این کشور شمار زیادی از کامیون‌ها و رانندگان لازم برای انتقال تجهیزات ائتلاف در صحنه را فراهم می‌کرد. مسأله حمل‌ونقل در صحنه به خاطر کمبود ماسک‌های گاز برای رانندگان غیرنظامی بدتر بود. با آن که نیروهای رزمی عربستان بسیار ارزشمند بودند و شرافتمندانه جنگیدند، (به عنوان نمونه در نمونه نبرد خجفی)، اما اهمیت اصلی عربستان در نقش این کشور به عنوان پشتیبان بود.

با این همه سؤال این است که نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا در صورت عدم موافقت عربستان با این موارد، چه کار باید می‌کردند؟ یک گزینه آزادسازی کویت از راه ساحل بود. این گزینه احتمالاً عملی بود اما راه پرتلفاتی بود. گزینه دیگر، استفاده صرف از توان هوایی برای وادار کردن عراق به ترک کویت بود. این گزینه موفق نمی‌شد زیرا احتمال تسلیم صدام از این طریق و به دنبال حمله زمینی مشکل بود. عملیات هوایی فرضی بدون استفاده از پایگاه‌های عربستان با کمترین سورتی پرواز و پایین‌ترین میزان تلفات به دشمن همراه بود.

گزینه سوم وادار کردن عربستان به دادن اجازه استفاده از امکانات خود به ائتلاف بود (خوشبختانه صدام حسین این کار را برای ائتلاف انجام داد). این نگرش خصمانه و اتخاذ آن به احتمال زیاد دیگر اعضاء عرب ائتلاف را بر می‌انگیخت. علاوه بر این، این امر سبب می‌شد که راه کمی برای تدارکات مهیا باشد و گذشته از آن این نگرانی وجود داشت که عربستان به یکباره و در طول عملیات پشتیبانی خود را متوقف کند و یا در بدترین حالت نیروهای ائتلاف را از پشت هدف قرار دهد. مصادره یا توقیف دارایی‌های عربستان در همان اول جنگ سبب رفع این خطر می‌شد اما این امر مستلزم عملیات انحرافی قابل توجه نیروهای ائتلاف و دور شدن آنها از هدف اصلی می‌گشت.

بیان این موارد از آن جهت بود که روشن نماییم چگونه نیروهای رزمی مدردن و به ویژه نیروهای زمینی می‌توانند وابسته لجستیکی باشند. چون عربستان به عنوان یکی از طرفین درگیر وارد مخاصمه شده بود، برنامه ریزان نظامی باید روی پشتیبانی این کشور حساب می‌کردند. شاید هیچ‌گاه آمریکا نتواند

مجدداً در این وضعیت ایده‌آل وارد جنگ شود. با وجود این دستیابی به رضایت یک کشور دیگر سبب گسترش جنگ شدید خواهد شد. حتی اگر دولت بی‌طرف تنها به سربازان و تدارکات اجازه انتقال از قلمروش را بدهد (یعنی سربازان خود را در جنگ شرکت ندهد)، باز هم این احتمال وجود خواهد داشت که این اقدام از جانب دیگر کشور درگیر اقدامی خصمانه تلقی شود. ترس از انتقام و درگیر شدن در یک جنگ وسیع‌تر دلیل عدم تمایل کشورهای بی‌طرف و درگیر برای کمک به کشورهای درگیر جنگ است. به عنوان مثال، ویتنام شمالی با تأسیس مسیر هوشی‌مینه در کشور خود راه نیروهای ایالات متحده و ARVN را برای حمله به لائوس و کامبوج باز کرد. همه فکر می‌کنند که نیروهای چریک فاقد مسیرهای تدارکاتی هستند؛ و نیاز آنها به تدارکات کم است و احتیاجات آنها به وسیله هواداران بومی تأمین می‌شود. اما این طرز فکر اصلاً درست نیست. با آن که نیازهای

لجستیکی نیروهای چریکی به اندازه نیروهای رزمی متعارف جدی نیست، اما با وجود این گاهی بسیار مهم است. می‌توان گفت که ناکامی نیروهای ایالات متحده و *ARVN* در قطع مسیر هوشی مینه، منجر به شکست آنها شد.

در سال ۱۹۵۹، هانوی پذیرفت که به انقلاب پشتیبانی در جنوب بپیوندد. ویتنام شمالی برای همراهی با «قطعنامه ۱۵» شروع به سازماندهی یک جاده مواصلاتی نظامی ویژه برای ارسال آمواد به انقلابیون جنوب کرد؛ این مسیر مستقیماً در ویتنام شمالی ادامه پیدا نکرد و در عوض از لائوس و کامبوج گذشت. چرا ویتنام شمالی می‌خواست که جنگ را گسترش دهد و دو دولت دیگر را نیز درگیر آن کند؟ این یک راه برای حداقل مقاومت بود.

منطقه بی‌طرف یا *DMZ* به وجود آمده با توافقنامه‌های ۱۹۵۴ ژنو کوچک بود و امکان ممنوعیت آن با تلاش منطقی وجود داشت. علاوه بر این در ساحل گشت زنی می‌شده و شرایط برای محاصره دریایی مهیا شده بود. به علاوه این مسیر نوعی انعطاف‌پذیری عملیاتی و استراتژیک را به ویتنام شمالی داد که قبلاً فاقد آن بود و بدین ترتیب و به کمک خطوط ارتباطی خارجی که عملیات‌های آفندی را تسهیل می‌کردند، امکان نفوذ در منطقه بی‌طرف فراهم می‌شد. جالب است بدانید که این مسیر کمترین هزینه برای هانوی به دنبال داشت. نه لائوس و نه کامبوج هیچکدام نتوانستند به خاطر ضعف‌های داخلی و فیزیکی مقاومت کنند. ویتنام شمالی به عنوان یک دولت دور از جریانات، تحت تأثیر تأیید جهانی ناشی از تجاوزات به سرزمین همسایگانش قرار نگرفت. اما این نگرانی مانع تلاش‌های ایالات متحده یا *ARVN* برای ممنوعیت مسیر هوشی مینه شد. گسترش دامنه جنگ به لائوس و کامبوج برای ویتنام شمالی عمل موفقیت‌آمیزی بود. با آن که این مسیر در جنگ‌های اولیه از اهمیت چندانی برخوردار نبود اما اهمیت آن با افزایش نقش اعضاء ارتش ویتنام شمالی بیشتر شد. برعکس، تلاش‌های آمریکا و ویتنام جنوبی برای قطع این مسیر تدارکاتی چه از زمین و چه از هوا به شکست انجامید. در نتیجه، *NVA* یک خط تدارکات بسیار مهم را از پناهگاه‌های خود گشود که به وسیله جنگل پوشیده شده بود و با هزینه‌های سیاسی داخلی و جهانی متعدد ناشی از تلاش برای تخریب آن، از آمریکایی‌ها و ویتنامی‌های جنوبی پنهان نگه داشته شده بود.

وابستگی لجستیکی عملیاتی اثر فوری روی کارآمدی رزمی می‌گذارد و یکی از عوامل بسیار مؤثر گسترش جنگ است. بنابراین حمله به کشوری که در حالت دیگر کشوری بی‌طرف است، بخش لاینفک شروع جنگ است و معمولاً به عنوان یک عمل انجام شده وارد برنامه‌های جنگی معتبر می‌شود.

۴- وابستگی لجستیکی راهبردی

وابستگی لجستیکی راهبردی یک مسأله بلندمدت است و بنابراین، اثرات آن روی کارآمدی جنگی بلافاصله آشکار نمی‌شود. در این نوع وابستگی بحث زمان بسیار مهم است، زیرا امکان ارائه راه‌حل‌های اساسی را فراهم می‌کند که وضعیت «بدون راه حل» را نیز شامل می‌شود به شرطی که جنگ قبل از برجاگذارن اثر قابل ملاحظه پایان یابد. راه حل بسیار رایج دیگر حتی اگر ناتمام باشد، همان جمع کردن منابع استراتژیک است که روند تأمین آن ممکن است در اثر جنگ تهدید شود. می‌توان با یافتن یک راه حل جایگزین برای تأمین، انبار و ذخیره موجودی را تقویت کرد. این منبع جدید می‌تواند یک شریک تجاری دیگر و یا آمواد جایگزین یا به صورت ساخت یک جایگزین مصنوعی باشد. اما اگر جنگ به کندی پیش رود یا در آغاز یک جنگ طولانی پیش‌بینی شود، انبار آمواد و انجام اقدامات دیگر ممکن است نامناسب باشند و مشکلات ایجاد شده در تأمین می‌تواند کارآمدی رزمی را کاهش دهد. در این حالت دولت ممکن است به دنبال تضمین تدارکات با استفاده از نیروی نظامی باشد و به این منظور منابع مورد نظر را مصادره کند. اگر دشمن از یک نقطه آسیب‌پذیر مطلع باشد، ممکن است تلاش نماید که خط تأمین تدارکات دشمن را از طریق انسداد و یا مصادره یا تخریب خود منابع استراتژیک قطع کند. از این گذشته، چنین تاکتیکی هنگام پیش‌بینی یک جنگ بلندمدت بسیار محتمل است.

عامل اثرگذار دیگر روی احتمال تهاجم به خطوط تأمین و یا منابع استراتژیک، انتخاب استراتژی است، انهدام یا تضعیف. استراتژی انهدام مستلزم یک سری حملات کوبنده علیه نیروهای دشمن است. اما غالباً تصور می‌شود که این روش بسیار پرهزینه و غیر عملی یا حتی نامطلوب باشد به این خاطر استراتژی تضعیف انتخاب می‌شود. استراتژی تضعیف یا فرسایش به دنبال دورزدن استعداد و قدرت دشمن و حمله به نقاط ضعف او است تا بدین طریق پیروزی‌های کوچکی حاصل شود که برای شکست دشمن یا وادار کردن او به گفتگو در صلح کافی هستند (ویتنام شمالی به طور موفقیت‌آمیز چنین استراتژی را علیه ویتنام جنوبی

و ایالات متحده تعقیب نمود). استراتژی تضعیف نسبت به استراتژی انهدام به وقت بیشتری نیاز دارد. استراتژی تضعیف روی توجه به وابستگی لجستیکی استراتژیک دشمن به عنوان نقطه ضعف او متمرکز است که باید از این نقطه ضعف، بهره‌برداری نمود.

وابستگی لجستیکی استراتژیک محدود به نیروهای تحت حمایت اقتصادهای صنعتی نیست. پروس با حمله به ساکسون، دوره جنگ‌های هفت ساله اروپایی (۱۷۶۳-۱۷۵۶) را گشود. این امر تا اندازه‌ای برای حفظ کنترل بر الب (یا وابستگی لجستیکی عملیاتی) بود اما به همین اندازه برای حفظ دارایی‌های لجستیکی استراتژیک غنی ساکسون نیز بود که عبارت بودند از: غذا، طلا و سربازان جدید. در طول جنگ، باج‌های گرفته شده از ساکسون بیش از یک سوم هزینه‌های جنگ پروس را پوشش می‌داد. چرا در آغاز درگیری، فریدریک این همه روی منابع استراتژیک تأکید می‌کرد؟ او یک جنگ طولانی را پیش‌بینی کرده بود. حتی با این وجود، فریدریک کبیر نسبت به هم عصران خود از همه بیشتر به استراتژی انهدام نزدیک بود. ولی گاهی هم به خاطر شرایط فرارویش مجبور به اتخاذ استراتژی تضعیف شد. این جنگ در مقابل توان مرکب غالب اروپاییان بدون شکست او، در یک عملیات منفرد پایان نمی‌یافت.

محاصره دریایی نوع دریایی استراتژی تضعیف است. هدف از محاصره دریایی بهره‌برداری از وابستگی دشمن به تجارت منابع استراتژیک است. در این روش ما به دنبال قطع منابع و تضعیف دشمن بدون حمله به کشورهای بی‌طرف هستیم. با وجود این، به خاطر این که یک محاصره دریایی می‌تواند اثر بسیار منفی روی شرکای تجاری بی‌طرف بگذارد، بنابراین، می‌تواند سبب گسترش جنگ شود. به عنوان مثال می‌توان به جنگ ایالات متحده، علیه انگلیس در سال ۱۸۱۲ و نیز علیه آلمان در سال ۱۹۱۷ اشاره نمود.

اما محاصره دریایی به تنهایی ممکن است کافی نباشد به خصوص اگر علیه دشمنی به کار گرفته شود که وابستگی محدودی به تجارت خارجی دارد یا بتواند از مسیرهای دریایی دشوار استفاده کند. مورد اخیر در جنگ آلمان و انگلیس در ۱۹۴۰-۱۹۳۹ خود را نشان داد.

نروژ موضوع مهمی برای متحدین و آلمان بود. منبع اصلی موردنظر سنگ معدن آهن بود که در واقع از معادن سوئد می‌آمد اما در زمستان از بندر نروژی نارویک حمل می‌شد. بنابر برآوردها، آلمان سالانه نیازمند واردکردن نه تا یازده میلیون تن سنگ آهن از سوئد بود تا از صنایع خود حمایت کند این اقلام آن جنگ مهم را نیز شامل می‌شود. بدیهی است که برای محدودکردن و یا حتی قطع کامل صادرات سنگ آهن برای اثر گذاری بر کارآمدی رزمی آلمان، نیاز به زمان بسیار زیادی بود. اما، بعضی از ویژگی‌های این وضعیت در اواخر سال ۱۹۳۹ و اوایل ۱۹۴۰ توجه را به تأمین منابع استراتژیک آلمان جلب نمود. ابتدا هم آلمان و هم متحدین معتقد بودند که این جنگ طولانی می‌شود. بنابراین، روی کالایی تمرکز می‌کردند که اثرات آن یک سال یا حتی بیشتر احساس نمی‌شد. علاوه بر این، در هنگام "Sitzkrieg"، متحدین آماده حمله زمینی نبودند و پی بردند که در آن زمان سلاح اصلی آنها علیه آلمان قطع منابع اقتصادی وارداتی مهم این کشور است که این اقلام نه تنها برای اقتصاد آن کشور بلکه برای جنگ او نیز لازم هستند. بنابراین، یک افق زمانی طولانی همراه با عدم توان حمله مستقیم به آلمان، توجه متحدین را به نروژ جلب کرد. این امر به نوبه خود آلمان را وادار کرد که اقدامات ضروری برای حفظ تدارکات را اتخاذ کند که مهم‌ترین آنها حمله به نروژ و دانمارک بود. آلمان ترجیح داد که بی‌طرفی نروژ را حفظ کند. اما هیتلر بعد از دریافت گزارشات دریادار ریدی مبنی بر احتمال بالای حمله متحدین به نروژ، با حمله به این کشور موافقت نمود.

اساساً تصمیم آلمان مبنی بر حمله به نروژ برای تهدید تحرکات متحدین در آن سمت بود. هر چند، امتیاز حفظ پایگاه‌های دریایی و هوایی آلمان بسیار مهم بود، اما انگیزه واقعی حفظ محموله‌های سنگ آهن سوئد بود. برآوردهای متحدین از میزان وابستگی آلمان به این محموله‌ها برای حفظ اقتصاد جنگی خود واقع بینانه و شاید حتی محافظه کارانه بود. دانمارک گام نخست حمله به نروژ بود. فرودگاه‌های جاتلند، لوفتواف را در زمره اهداف کلیدی در نروژ قرار داد. برای هجوم، تصرف و حفظ موفقیت‌آمیز نروژ، آلمان ابتدا باید از دانمارک می‌گذشت (وابستگی لجستیکی عملیاتی). ضرورت حفاظت از مسیرهای دریایی که سنگ معدن سوئد را از نروژ به کارخانه‌های آلمان می‌رساندند، سبب طرح‌ریزی برای حمله به دانمارک و نروژ شد. جنگ در اروپا گسترش یافت تا کشورهای اسکاندیناوی نیز وارد طرح شوند و به هر وسیله لازم مناطق لازم برای تحرکات عملیاتی و منابع استراتژیک فراهم شود.

نه وابستگی لجستیکی و نه عملیاتی هیچکدام به طور خودکار سبب حمله به کشورهای بی طرف نخواهند شد. حمله به یک کشور بی طرف نه تنها باید به حل مسأله بیانجامد بلکه باید تمام گزینه‌های دیگر نیز به بن‌بست برسند تا این کار انجام شود. کشورها برای اجتناب از پراکندگی انجام چنین حملاتی به کشورهای بی طرف، مسیر زیادی را طی خواهند کرد. این عدم تمایل غالباً به احترام به بی طرفی به دلایل مربوط به خط مشی خارجی و یا حتی تلفات برمی‌گردد. اما وقتی که وابستگی لجستیکی اثر نامطلوبی بر کارآمدی جنگی نیروهای رزمنده در جنگ اولیه می‌گذارد و حمله به یک کشور بی طرف نوید راه‌حلی را می‌دهد، (یا بر عکس، حمله به یک کشور بی طرف نوید اثر نامطلوب روی کارآمدی جنگی دشمن را می‌دهد) در آن صورت کاملاً منطقی است. قرابت و ملموس بودن وابستگی لجستیکی عملیاتی آن را به دلیل قاطع گسترش جنگ تبدیل می‌کند. علاوه بر این، یک جنگ طولانی یا استراتژی تضعیف توأم با وابستگی لجستیکی استراتژیک انگیزه‌های اضافی برای حمله به کشورهای بی طرف را پدید می‌آورد.

۵- چشم‌انداز آینده

در آینده دو واقعیت عمومی، گسترش جنگ را به دلایل لجستیکی مرتبط خواهند کرد. عامل اول بزرگی و پیچیدگی مسیر لجستیکی مورد نیاز برای پشتیبانی از نیروهای رزمی مدرن است. عامل دوم ماهیت مأموریت‌هایی است که این نیروها اتخاذ می‌کنند. عامل اول در حوزه عمل برنامه‌ریزان نظامی است و تعیین کنندگان خط مشی در عامل دوم دخیل هستند. جالب است بدانید که قدرت‌های غربی مانند ایالات متحده، نیز به احتمال زیاد مایل به گسترش یک جنگ به دلایل لجستیکی هستند. نیروهای رزمی مدرن دارای نیازهای لجستیکی عظیمی هستند که آنها را به شدت از لحاظ عملیاتی به کشورهای دیگر وابسته می‌کند. اما وابستگی لجستیکی استراتژیک نیروهای غربی از نوع وابستگی موجود در درگیری‌های بعد از جنگ سرد نیست. در چند سال گذشته وزارت دفاع ایالات متحده توجه زیادی به لجستیک مبذول داشته است و نقطه تمرکز اصلی این تلاش بهره‌گیری از دستاوردهای فناوری اطلاعات برای حذف موازی کاری‌هاست. انگیزه بعدی استاندارد کردن تجهیزات مورد استفاده یگان‌هاست؛ بنا بر اظهارات پنتاگون در مورد لجستیک عملیات سپر یا طوفان صحرا:

«سیستم حاضر قادر به پوشش کل امکانات در یک صحنه برای استفاده همزمان نیست. بنابراین، با آن که اقلام مشابه می‌توانند در صحنه و در دسترس باشند، اما چندین بار درخواست می‌شوند. نتیجه امر تأخیر در برآوردن نیازها، تحمل هزینه‌های حمل‌ونقل اضافی بسیار بالا و احتمال تأخیر در حرکت بارها و در کل فرآیند، می‌شود.»

اصلاح این حوزه اندازه مسیر را کاهش می‌دهد برای این منظور باید مطمئن شد که تنها حداقل مواد مورد نیاز باید تأمین شوند. اقدامات ابتکاری دیگری نیز صورت گرفته است که در واقع مقدار تدارکات مورد نیاز را کاهش می‌دهند. به عنوان مثال، اخیراً اصلاحاتی در بازدهی سوخت تانک *MIAI* انجام گرفته است. از جمله موارد بسیار حائز اهمیت گذر ارتش ایالات متحده از خودرو رزمی سنگین معمولی به یک خودرو جنگی سبک‌تر است که بسیار هم مورد توجه قرار گرفته است. این امر احتمالاً (نه حتماً) مصرف سوخت را کاهش خواهد داد و یکی دیگر از امتیازات همزمان این اقدام آن است که، نیروهای مجهز به این نوع خودروها، خیلی راحت وارد عمل می‌شوند.

همچنین در حال حاضر توجه برنامه‌ریزان لجستیک به تأمین متکی به دریا معطوف شده است. در این رابطه دو نکته حائز اهمیت است: ابتدا اینکه نیروی دریایی درگیر یک برنامه ساخت و تغییر کشتی‌هاست که برای هر آماد از پیش تعیین شده دو میلیون فوت مربع ظرفیت ایجاد خواهد کرد. برنامه مشترک ارتش و نیروی دریایی بهبود و اصلاح لجستیک «فراساحلی» با هدف، «فراهم شدن امکان تخلیه بزرگ‌ترین کشتی‌ها قطع نظر از ظرفیت یک بندر برای پهلوگیری آنها» است.

پل هوایی استراتژیک در میان توانمندی‌های ایالات متحده یک ضعف محسوب می‌شود. نکته مهم در توانمندی‌های ایالات متحده قدرت گسیل نیروها به اقصا نقاط دنیاست. بنابر اظهار جاناتان کاسکین، مدیر بخش لجستیک عملیاتی یا تحرک استراتژیک در سرفرماندهی عملیات‌های دریایی، یکی از یافته‌های بسیار ارزشمند مطالعات مربوط به نیازمندی‌های تحرک تا سال ۲۰۰۵، نیاز به پل هوایی بیشتر بود. علاوه بر این، پنتاگون نیاز پیوسته خود به پایگاه‌های هوایی خارجی را اعلام کرده است. بنا بر اعلام پنتاگون «پایگاه‌های سراسری نیازمند تصویب کشور میزبان و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فرودگاه‌هاست». پایگاه یابی در خارج ایالات متحده به خاطر ایجاد وابستگی لجستیکی پاشنه آشیل لجستیک آمریکاست. ضعف توانمندی‌های انتقال

دریایی و هوایی به وسیله دولت انگلیس نیز شناخته شده است که نیازمند کسب و رفع ضعف‌های توانمندی است. فشار برای افزایش تحرک نیروها پرهزینه است. سربازان قادرند که با جایگزینی دیزل به جای پامپاده‌روی، بسیار سریع‌تر مانور کنند؛ اما در این حالت مسأله این است که در پشت سر آنها یک مسیر لجستیکی طولانی‌تر شکل می‌گیرد. این امر به نوبه خود و با ایجاد محدودیت برای مکان بکارگیری و پشتیبانی مناسب از نیروها، تحرک نیروها را کم می‌کند. بنا به اظهار دولت انگلیس: «پل هوایی تنها برای برد بالگردهای خودی قابلیت مانور دارد و به یک پایگاه لجستیکی بزرگ وابسته است. هر چند *SDR* پیش‌بینی‌هایی را برای این امر نموده است، اما، در مورد اخیر وارد عمل شدن ۲۴ پل هوایی متحرک به سمت بوسنی و کرواسی در سال ۱۹۹۵ با تأخیر همراه بود و از فقدان پشتیبانی لجستیکی در امان نبود.» از این رو، بین قابلیت تحرک و قابلیت بکارگیری همواره اختلاف وجود دارد.

هم آمریکا و هم بریتانیا برای به حداقل رساندن این معضل تأکید بسیاری روی دسترسی و استفاده از پشتیبانی کشور میزبان کرده‌اند. منظور از پشتیبانی کشور میزبان شق سوم است که آماده تأمین بنادر، فرودگاه‌ها، منطقه تجدید قوا و احتمالاً بعضی از اقلام تدارکاتی است. همانند موردی که در جنگ اول خلیج فارس در مورد، عربستان سعودی مشاهده شد. البته آنچه که در اصطلاح نظامی پشتیبانی کشور میزبان نامیده می‌شود غیر از گسترش جنگ برای اهداف لجستیکی است. البته صرف این که از پشتیبانی کشور میزبان برخوردار شدیم بدین معنی نیست که نقص‌های لجستیکی برطرف شده است چرا که کشورهای «حامی» ممکن است «جا بزنند» و مجوز داده شده را پس بگیرند. این دقیقاً همان چیزی است که در عملیات هوایی ایالات متحده و انگلیس برای تقویت تحریم‌ها علیه عراق روی داد.

ایالات متحده (و تا اندازه‌ای انگلیس) به عنوان یک قدرت دریایی همواره در موقع گسیل نیروهای زمینی با مشکل وابستگی لجستیکی عملیاتی مواجه هستند. اما این امر در شرایط و اوضاع احوال بعد از جنگ سرد موضوع جدی می‌شود. به خصوص هنگامی که طراحان خط مشی به نیروهای نظامی خود دستور می‌دهند که در مناطق کمتر توسعه یافته دنیا دخالت نمایند که فاقد زیرساخت‌های مورد نیاز نیروهای مدرن است. با این اوضاع احتمال رها کردن نیروهای ایالات متحده به انتظار بخشش کشور پشتیبان میزبان زیاد می‌شود. با آن که دکترین پاول مبنی بر ممنوعیت اقدام نظامی یک طرفه در راستای پذیرش این وضعیت است، و دلایل مناسب سیاسی برای حفظ متحدین وجود دارد، اما بهتر است متحدین به دلایل سیاسی بدست آیند نه به خاطر ضرورت لجستیکی.

تا کنون دستیابی به پشتیبانی کشور میزبان موفق بوده است هر چند در بحث جنگ عراق مشکلاتی پیش آمد. حادثه‌ای که در آب‌های یمن برای ناو یواس اس کول پیش آمد نشان داد که کشورهای میزبان نمی‌توانند امنیت نیروهای آمریکایی را تضمین کنند. برای این که ایالات متحده بتواند با دشمنانی که در جنگ ضد لجستیک بسیار مجهزتر و آموزش دیده‌ترند، مواجه شود باید دور پشتیبانی کشور میزبان را خط بکشد. همواره راه‌هایی برای ارائه یک راه حل یا دستیابی به امکانات لازم به کمک نیروی نظامی وجود دارد. البته، باید کلاً از این مأموریت‌ها صرف نظر کرد.

۶- استلزامات و نیازهای خط مشی

با توجه به این بحث‌ها، طراحان خط مشی ایالات متحده چه کار باید بکنند؟ با فرض این که در غالب این درگیری‌ها، منافع اصلی آمریکا همان تحدید نفوذ بوده است و بحث ترجیح پیروزی یک طرف نسبت به دیگری در میان نبوده است، باید چند مورد مهم را به خاطر سپرد. مورد اول آن است که انگیزه دخالت طرف سوم سیاسی است و باید آن را از علاقه طرفین درگیر به گسترش جنگ جدا کرد. این مقاله در مورد خطر گسترش جنگ به وسیله طرفین درگیر اولیه است. اگر مشکلی در وابستگی لجستیکی عملیاتی باشد، ممکن است در همان مراحل اولیه بحث گسترش جنگ پیش آید. اگر آغاز جنگ به وسیله قدرت‌های خارجی پیش‌بینی شود، در آن صورت این مسأله همانند یک اهرم فشار است که می‌توان از آن برای منصرف کردن از جنگ استفاده کرد.

متأسفانه، اغلب درگیری‌ها تا وقتی که آغاز نشده‌اند، توجه جهانی را به خود جلب نمی‌کنند. در این موارد این احتمال وجود دارد که وابستگی لجستیکی استراتژیک طرفین را وادار به گسترش جنگ کند و این مسأله باید مدنظر طراحان خط مشی باشد.

آیا دلیلی وجود دارد که تصور کنیم درگیری طولانی خواهد بود؟ آیا یک یا چند طرف دیگر و در حال جنگ در اقلام اساسی با کمبود مواجه‌اند؟ آیا می‌توان با حمله به دولت سوم این کمبودها را کاهش داد؟ اگر پاسخ این سوالات مثبت است در آن صورت، درگیری احتمالاً گسترش می‌یابد و جامعه بین‌المللی ممکن است درصدد برآید که برای حفاظت از طرف سوم اقداماتی را در دستور کار قرار دهد. علاوه بر این با آن که تمایل به اجرای تحریم‌ها علیه طرف‌های درگیر وجود دارد تا برای مذاکره تحت فشار قرار بگیرند، اما کارآمدی این تحریم‌ها به عنوان یک ابزار ایجاد مذاکره باید نسبت به احتمال این که واقعاً مؤثر باشند، سنجیده شود؛ چرا که وابستگی لجستیکی استراتژیک و انگیزه به گسترش جنگ را پدید می‌آورند؛ یعنی دقیقاً همان چیزی که می‌خواستند مانع آن شوند.

در نهایت ما باید توجه داشته باشیم که دخالت ایالات متحده در گسترش یک جنگ خود آمریکا را نیز وارد جنگ می‌کند و در این حالت لزوماً خود آمریکا همواره وارد جنگ نمی‌شود؛ بلکه گاهی یک کشور ثالث به عنوان پشتیبانی کشور میزبان وارد عمل می‌شود. آیا با تکیه بر دولت‌های خارجی، ایالات متحده این شانس را دارد که این دولت‌ها قویاً درگیر جنگ شوند؟ کشور میزبان به خصوص در موقع ناپایداری خود چه تعهداتی را قبول می‌کند (مثلاً در مورد نیروهای حافظ صلح در مقدونیه که از عملیات کوزوو پشتیبانی می‌کردند)؟

تمایل طرفین درگیر به گسترش جنگ خود محدود به نیازهای لجستیکی آنهاست. این امر باید به دقت در مقابل احتمال گسترش جنگ به وسیله دخالت بین جهانی برآورد شود. ایالات متحده و متحدین آن در تلاش برای کنترل یک جنگ ممکن است ناخودآگاه سبب گسترش آن شوند.

پی‌نوشت‌ها

1- *Schlieffen Plan*

2- *Liege*

منبع

Stacy Bergstrom Haldi; The Influence of Logistics on War Widening, Taylor & Francis, Ltd, 2002, ISSN 1475-1798.